

مجله علوم انسانی

دوره ۵۴، شماره ۵، زمستان ۱۳۸۲

دانشگاه سیستان و بلوچستان

علمی - ترویجی

سال نهم، ویژه نامه تاریخ و باستانشناسی، شماره پیاپی ۲۶، خرداد ۸۲

دکتر مصطفی ازکیبا	ساختار پرستیژ شغلی شاخص قشر بندی ...
دکتر داوود اصفهانیان	عمران شهری در ایران عصر مغول
محمد پیری	نگاهی به زندگی سیاسی و اجتماعی میرزا...
دکتر جهانبخش ثواب	روابط صفاریان و خلفای عباسی
دکتر اسماعیل حسن زاده	روابط سیاسی آق قویونلوها با امیر نشین...
دکتر فرهنگ خادمی ندوشن	تاریخ سیاسی سلوکیان از ظهور تا سقوط
دکتر حمید خطیب شهیدی	کشف کلیسای رهبانی بسطام
دکتر جواد عباسی	برهه ای از یک کشمکش تاریخی...
زهره علیزاده پیر جندی	جریان تصوف دایمی در حاکمیت صفوی
دکتر حمید کریمی پور	اصناف پیشه ور در دوره ایلخانی

برهه ای از یک کشمکش تاریخی (بورسی مناسبات وزیران و امیران در عصر ایلخانی)

دکتر جواد عباسی

چکیده
در ساختار سیاسی - اداری ایران در عصر ایلخانان وزرای ایرانی و امرای مغول دو رکن مهم و تعیین کننده به شمار می آمدند. از آنجا که امرای مغول اکثراً از جایگاههای اشرافی برخوردار و بنابراین صاحب قدرت و نفوذ بسیار در دستگاه حاکم مغول بودند، نادیده گرفتن و یا تلاش برای تضعیف این جایگاه و کم توجهی به خواسته های ایشان مشکل و عملاً ناممکن بوده از سوی دیگر حکومت ایلخانی برای بسی توانمندی ها و تجربه و دانش دیوانسالاران ایرانی و در رأس آنها وزیران نیاز داشت. در چنین فضایی و با توجه به تفاوت و تعارض موجود در آراء، افکار و منافع این دو گروه و نیز سودجویی های فرصت طلبان، بروز تنش و رقابت میان آنها اجتناب ناپذیر بود. این مقاله بر آن است تا کم و کیف این رقابت و کشمکش را با استفاده، نمونه تاریخی مورد بررسی قرار دهد.

واژگان کلیدی: وزارت، امرای مغول، شمس الدین چوینی، صدرالدین زنجان، خواجه رشیدالدین، فضل الله همدانی، رقابت سیاسی

مقدمه
نظریه پردازان سیاسی مسلمان توجه خاصی به موضوع حدود وظایف و اختیارات امرا و وزرا داشته اند. کسانی چون غزالی، نظام الملک، ابن جماعه، ابن مقلطقی، ابن خلدون و روزبهان خنجی ضمن آن که وجود هر دو نهاد امرارت و وزارت را برای دوام ملک و ملک لازم شمرده اند، کوشش کرده اند تا حیطه عمل هر یک را نیز تبیین کنند. با این حال به نظر می رسد آنها بیشتر تحت تأثیر واقعیت های موجود که دخالت امرا و وزرا در کار

صاحبان قلم و شمشیر نیز همانند دولت‌ها یک دوره‌بندی قائل است. به نظر او در آغاز تشکیل یک دولت نیاز پادشاه به شمشیر بیش از قلم است و قلم در این مرحله خدمتگزاری است که تنها برای تنفیذ و اجرای احکام به کار می‌آید. همچنین در پایان عمر یک دولت نیز که عصیت رو به ضعف می‌رود، باز شمشیر بیش از قلم مورد نیاز دولت‌ها است. بنابراین خداوندان شمشیر در این دو مرحله شکوهمندتر و منسجم‌تر هستند، اما در اواسط عمر دولت، پادشاه تا حدی از شمشیر بی‌نیاز می‌شود، زیرا در این مرحله فرمان او در همه جا نافذ شده و شمشیرها در نیام هستند و فقط چنانچه غائله‌ای روی دهد یا رخنه‌ای به کشور راه یابد، به کار می‌آیند. از این رو در این مرحله (میانی) خداوندان قلم به پایگاه بلندی نایل می‌شوند و نعمت و ثروت بیشتری به دست می‌آورند.^(۵) به نظر می‌رسد دوره‌بندی ابن‌خلدون در این باره هم چون نظر ادواری او در خصوص دولت‌ها و تمدن‌ها بیش از حد جزمی است و همه زوایای مسأله را روشن نمی‌کند. به عنوان مثال او به این موضوع متعرض نشده که در بسیاری موارد عملکرد خداوند شمشیر، خود از عوامل ضعف و انحطاط یک دولت است و بنابراین فعال شدن آنها در اواخر دوران یک دولت نه تنها در جهت رفع نیاز آن دولت نیست، بلکه به سقوط آن کمک می‌کند. به علاوه توصیف ابن‌خلدون از ماجرا آنقدر کلی است که به جزئیات مهم این امر که تعارض و کشاکش دایم میان امرا و وزرا در طول دوره یک حکومت نمونه‌ای از آن است، پرتو نمی‌افکند. با این مقدمه به بررسی چگونگی مناسبات این دو رکن مهم حکومت در ایران عصر ایلخانی می‌پردازیم.

در دوره مغول پس از وقفه اولیه‌ای که در تداوم دیوان‌سالاری ایرانی به وجود آمد و وظایف وزیر در کنار اختیارات مأموران مغول (یا همان امرا) محدود شد، بتدریج زمینه برای احیای تشکیلات دیوانی و ریاست آن یعنی شخص وزیر فراهم گردید.^(۶) در عین حال در این زمان واقعیت‌هایی وجود داشت که بر موقعیت دیوان‌سالاران و مناسبات آنها با امرا تأثیری بسزا می‌گذاشت. از جمله این واقعیت‌ها این بود که امرای این دوره در مقایسه با بسیاری از امرای دوره‌های قبلی از جایگاه اجتماعی بالاتری برخوردار بودند و به عنوان طبقه‌ای با پیشینه اشرافی در کنار خان و خانواده‌اش در رأس هرم قدرت قرار داشتند. برخورداری امرا از چنین جایگاهی به طور قطع بر روابط آنها با دیوان‌سالاران ایرانی که ضمناً از نظر مغولان عنصر بیگانه تلقی می‌شدند، تأثیر بسیار داشته است. اگر در دوره‌های قبل (سلجوقی - خوارزمشاهی) امرا و وزرا دست‌کم در مسلماتی با هم اشتراک داشتند، اما این وجه اشتراک در نیمه نخست عهد ایلخانی وجود نداشت و پس از

یکدیگر یکی از نمودهای آن بود، قرار داشته‌اند. تفکیک‌هایی مانند امارت استکفا، امارت استیلا، وزارت تفویض و وزارت تنفیذ در واقع برای توجیه آنچه که در جهان اسلام می‌گذشت، مطرح گردیده است. از این میان امارت استیلا نهاد وزارت را در اختیار خود داشت و وزارت تفویض نیز از اختیار امارت برخوردار بود.

در عصر مغول اگر چه دستگاه خلافت، یعنی رکن اصلی قدرت در نظریات کسانی چون مائوردی از میان رفت، اما مسأله رقابت مردان قلم و مردان شمشیر همچنان به قوت خود باقی ماند. در ایران این رقابت در چارچوب دولت ایلخانی نمایان شد. در عصر فتوحات مغول امرا بر همه امور غلبه و سلطه داشتند و چیزی به اسم نهاد وزارت در نیمه نخست قرن هفتم در ایران وجود نداشت. دیوان سالارانی مانند اعضای خاندان جوینی نیز در سمت زبردستان و کارگزاران امرای مغول مشغول فعالیت بودند. با این همه پس از پایان یافتن موج حملات در زمان هلاکو خان بتدریج زمینه برای حضور و فعالیت وسیع‌تر وزرا و دیوانیان در ساختار حاکمیت مغولان در ایران فراهم گردید.

خواجه نصیرالدین توسی که خود از پیشگامان این عرصه بود اعتقاد داشت که اهل قلم به مثابه آب و اهل شمشیر مانند آتش در طبایع انسانی هستند و همچنان که اگر یکی از این دو عنصر بر دیگری غلبه کند، مزاج انسان از اعتدال خارج می‌شود. در صورت چیرگی هر یک از دو گروه فوق بر یکدیگر نیز امور اجتماع به فساد می‌گراید.^(۷) خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی هم که خود برجسته‌ترین وزیر و عنصر دیوانی در عهد مغول بود و ضمناً نفوذ و قدرت فراوان امرای مغول را می‌دید به حفظ تعادل میان امرا و دیوانیان نظر داشت و معتقد بود که صلاح بندگان و رشد ملت‌ها در گرو تیغ (شمشیر) و قلم هر دو است.^(۸)

ابن حلقطقی که در اواخر دوره ایلخانی می‌زیست، به اختلاف آرا درباره مقام و مرتبه شمشیر و قلم اشاره دارد. او با این مقدمه که کشور با شمشیر و قلم اداره می‌شود، می‌نویسد درباره این که کدام یک از این دو افضل است، اختلاف وجود دارد. گروهی بر آنند که باید قلم بر شمشیر چیره باشد و در تأیید نظر خود گفتند که قلم مخدوم شمشیر است و شمشیر نگاهبان و خدمتگزار قلم. جمعی نیز معتقدند که باید شمشیر بر قلم چیره باشد، زیرا قلم همچون خدمتگاری است که روزی صاحبان شمشیر را تحصیل می‌کند. بالاخره بعضی نیز گفته‌اند که این هر دو با هم مساوی هستند و هیچ یک از دیگری بی‌نیاز نیستند. روایت ابن حلقطقی نشان می‌دهد که در زمان او (اوایل قرن هشتم هجری) بحث جایگاه امرا و وزرا به طور جدی مطرح بوده است. ابن‌خلدون برای نقش

نداشت. هنگامی که هلاکو به ایران آمد، امیرارغون خاندان جوینی را به وی سپرد. جوینی و دیگر عناصر ایرانی از جمله خواجه نصیرالدین توسی نقش مهمی در فرونشاندن خوی و خصلت‌های ویرانگرانه مغولان ایفا کردند و توانستند آنها را با ایده‌های ایرانی در زمینه حکومت و جهاننداری آشنا کنند. مغول‌ها نیز که همچنان به فکر تحکیم موقعیت خویش و ادامه عملیات نظامی در مناطق غربی بودند، از همکاری این دیوانیان بهره بردند. مهم‌ترین مسئله امرای مغول در زمان هلاکوخان حضور در صحنه‌های جنگ با مصر، الوس چوچی و نیز برخی حکومت‌های محلی (مانند اتابکان فارس) بود و به همین جهت آنها مجال چندانی برای پرداختن به امور دیوانی و احیاناً رقابت و کشمکش با دیوانیان نیافتند. با فروکش کردن نسبی عملیات جنگی در زمان اباقخان و تثبیت موقعیت دولت ایلخانی، امرا که در مقایسه با قبل کمتر درگیر مسایل نظامی بودند و ضمناً تلاش‌های خود را عاملی مهم در تشکیل امپراتوری مغول و دولت ایلخانی می‌دانستند، بتدریج به دخالت در امور کشور روی آوردند. از اینجا بود که زمینه برای قرارگرفتن آنها در کنار دیوان‌سالاران و رقابت آشکار اهل قلم و اهل شمشیر فراهم گردید. برای امرای مغول قابل تصور و قبول نبود که مقام و مرتبه خود را به عنوان مقرب‌ترین افراد به خارج به عنصر دیگری یعنی وزیر و همکاران دیوانی او واگذار نمایند. به‌علاوه آنها هنوز پایبند اندیشه تمرکزگرایی و اشرافیت ایلی خویش بودند و این رویه با شیوه تفکر و عمل دیوان‌سالاران ایرانی و در رأس آنها جوینی در تضاد قرار داشت. پیشرفت‌های جوینی در تسلط بر امور و ترقی موقعیت او که با تمول وی و خاندانش نیز همراه بود، بزودی امرای مغول را متوجه خطرات او برای مقام و منافع خودشان کرد. طبیعی بود که یکی از لوازم کار دیوان‌سالاران متوقف کردن و یا دست کم محدود کردن حیطه اختیارات و عمل سران سپاهی بود. سرانی که در چهار دهه قبل از آن در اداره قلمروهای تحت نظر خود همه‌کاره بودند و کسانی چون جوینی عامل و کارگزار آنها محسوب می‌شدند.

نمونه‌ای از نخستین برخوردها میان دیوان‌سالاران ایرانی با امرای مغول را در برخورد عطا ملک جوینی با امرای مغول در بغداد می‌توان دید. او به فاصله کوتاهی با سه تن از امرا که به عنوان شحنة بغداد تعیین شده بودند، یعنی امیرعلی بهادر، قراپوقا و توکال درگیر شد و با کمک برادرش (شمس‌الدین جوینی وزیر) زمینه را برای قتل اولی و عزل آن دو دیگر فراهم نمود.^(۱۰) طبیعی بود که امرای زخم خورده نیز بیکار نشینند و بر ضد خاندان جوینی وارد عمل شوند.

آن نیزسأله قومیت که مغولان نسبت به آن تعصب زیادی داشتند، مانع از تثبیت یک وجه اشتراک (مثل مسلمانی) میان آنها شد. واقعیت این است که دولت ایلخانی اساساً ماهیتی نظامی داشت و بیش از هر چیز بر سپاه خود متکی بود. طبیعی است که در چنین وضعی امرا هیچگاه صحنه را ترک نمی‌کردند. در واقع دوره‌های نظم و آرامشی که مجال را برای عرض اندام و اظهار وجود دیوانیان ایرانی فراهم می‌کرد، بسیار کوتاه و پراکنده بود. به علاوه در همین دوره‌ها (مثل دوره وزارت خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی) نیز دیوان‌سالاران از سوی امرا احساس خطر می‌کردند و مجبور به رعایت جانب آنها بودند. لمبتون که در یکجا از احیای دیوان‌سالاری ایرانی پس از یک دوره موقت (اولیل عصر مغول) یاد کرده، در جای دیگر در مورد کل این عصر متذکر می‌شود که سببیت و وحشی‌گری مغولان در از بین بردن وزرا و بستگان آنها حتی انتقال سنن دیوانی را در میان خاندان‌های ایرانی با تهدید جدی روبه‌رو ساخته بود.^(۹) همچنانکه خواهیم دید امرای مغول در قتل دیوانیان و وزرای ایرانی، نقش اصلی را داشتند. همین دوگانگی در ترسیم موقعیت وزرا در برابر امرا در گزارش‌المعری از اوضاع ایران در اواخر دوره ایلخانی نیز به چشم می‌خورد. او به نقل از شخصی به نام ابوالفضل یحیی بن حکیم درباره قواعد حکومت فرمانروایان مغول بر ایران می‌نویسد: «(وزیر، سلطان حقیقی است و همه امور به او برمی‌گردد) اما چند سطر بعد تأکید می‌کند که «(اسامی امرای بزرگ در پریلخ‌ها بعد از نام سلطان و قبل از نام وزیر می‌آید حتی اگر از ادوی سلطان غایب باشند)».^(۹) احکام دیوانی موجود در مجموعه اسناد بقعه شیخ صفی نیز این موضوع را تأیید می‌کند. برای تبیین بهتر موضوع، حیات سیاسی سه تن از وزرای عصر ایلخانی را از منظر مناسبات آنها با امرای مغول مورد بررسی قرار می‌دهیم. از آنجا که این سه وزیر از وزرای معروف و مقتدر بوده‌اند و نیز به ادوار مختلف عصر ایلخانی تعلق دارند، بررسی و تحلیل مناسبات آنها با امرای مغول چشم‌انداز روشنی از وضعیت کلی موضوع ارائه می‌کند.

شمس‌الدین محمد جوینی

جوینی از خاندانی باسابقه در تصدی امور دیوانی بود. پدران او در دوره سلجوقیان و خوارزمشاهیان جزو دیوانیان بودند. خود وی از زمان حکومت یاقنن امرای مغول بر ایران در زمان اگتای قایل، به خدمت ایشان درآمد و به همراه برادرش، عطاملک، مورخ مشهور و نیز فرزندان اداره امور دیوانی را در دست گرفتند. در این زمان آنها مجری دستورات کسانی چون امیرارغون بودند و هنوز استقلال عمل و نیز عنوان وزارت برای آنها وجود

داشت. بدون شک چنین کاری جز با حمایت امرای مغول امکان تحقق نداشت. در واقع اباقا نه حذف خاندان جوینی را پذیرفته بود و نه حاضر بود به خاطر آنها خود را با امرایی که به حمایت از مجدالملک پرداخته بودند، رویارو کند. میزان وابستگی مجدالملک به امرای ایلیچا نیز پیداست که وی از اباقاخان درخواست کرد تا وی را برای در امان ماندن از انتقام جوینی احتمالی خاندان جوینی در پناه خود قرار دهد. اباقا پذیرفت و در اردوی خود جایی برای وی در نظر گرفت و اعلام کرد که او تحت حمایت امرای طقچار، جوشی (جوچی) و اوردوقیا خواهد بود.

مجدالملک برای تحریک بیشتر امرای مغول حتی به طرح مجموعه‌ای از دعاوی بر ضد جوینی پرداخت که مستقیماً با منابع و احساسات امرای مربوط می‌شد. از جمله آن که وزیر را به نیرداشتن سهم سیاه از اموال و دست داشتن در قتل امرای مقتول در نبرد ایستان (ترقو، توداتون و ارغتو) متهم کرد.^(۱۶) این وضع یعنی تعالی مجدالملک تا زمان به سلطنت رسیدن سلطان احمد تکودار ادامه یافت. دوره فرمانروایی سه ساله تکودار را از جهتی باید دوره اوج رونق کار جوینی دانست. جوینی که اکنون با روی کار آمدن پادشاهی با تمایلات مسلمانی به یکی دیگر از آمال و آرزوهای خود نیز دست یافته بود، در عرصه اداره امور کشور نیز قدرت و نفوذ بیشتری یافت. این در حالی بود که این دوره برای امرای مغول دوره فترت و انزوای نسبی بود. در چنین شرایطی و در حالی که دشمنی مجدالملک نسبت به خاندان جوینی همچنان ادامه داشت، سرانجام وی را به جرم فتنه‌انگیزی به محاکمه کشاندند. جالب این بود که حتی پس از محکوم شدن مجدالملک سونجاق نویان که در این زمان از معمرترین امرای بزرگترین آنها بود، کوشید مانع از کشته شدن وی شود و تنها پس از وساطت و اصرار یکی از مشایخ (شیخ عبدالرحمن) که همراه با هشدار نسبت به عواقب زنده ماندن مجدالملک بود، در این مورد سکوت اختیار کرد. تجربه عمل سونجاق نویان که به احتمال زیاد با خواست عده‌ای دیگر از امرای حامی مجدالملک هماهنگ بوده است، نشان می‌دهد که امرای به تناوب نزاع میان عناصر دیوانی ایرانی تمایل داشته‌اند. زیرا این وضع در نهایت به نفع آنها و زیان دیوان‌سالاران تمام می‌شد. در هر حال مجدالملک بزودی قربانی مطامع امرای مغول و اعتماد بیش از حد به آنان شد.

امرای مغول پس از ماجرای مجدالملک و تا زمانی که تکودار بر سر کار بود نتوانستند بر ضد جوینی اقدامی کنند. اما فرصت این کار در جریان شورش ارغون بر ضد سلطان و سرانجام به سلطنت رسیدن ارغون فراهم گردید. موضع‌گیری آشکار جوینی در

با توجه به زمینه‌های یاد شده از زمان فرمانروایی اباقاخان اختلافات میان امرای مغول وزیر (جوینی) نمایان شد. البته نباید از نقش کسان دیگری به جز امرای مغول نیز که هر یک به دلیلی با جوینی دشمنی داشتند، در شکل‌گیری و بخصوص تشدید این اختلافات غفلت کرد. غیرمسلمانان که ادامه پیشرفت جوینی و امثال او را به معنی غلبه اسلام بر ارکان حکومت می‌دیدند و نیز سودجویانی که به دنبال اغراض و منافع آتی خویش بودند، از جمله این دشمنان بودند.^(۱۱)

در چنین فضای پرتوتنه‌ای شمس‌الدین جوینی به عنوان سیاستمداری هوشمند، بیشتر مایل بود تا با رقیبای خود به نجوی کنار بیاید و حتی از نقاط قوت آنها برای پیشبرد سیاست‌هایش بهره‌برداری کند. به عنوان مثال او که از طرفداران سلطنت شاهزاده تکودار بود، در این مورد با امرای مغول تباثی کرد و به هدف رسید. در یک مورد دیگر او حاضر شد تا برای نجات دوست خود ملک شمس‌الدین کرت از دامی که امرای با تحریک اباقا برای وی گسترده بودند، به ایشان (امرا) رشوه بپردازد.^(۱۲) بالاخره آن که جوینی در هنگام بالا گرفتن منازعه میان ارغون و سلطان احمد تکودار (۶۸۳ هـ. ق) برای حفظ وفاداری امیرالینای بزرگ‌ترین امیر طرفدار سلطان، ترتیب ازدواج او را با دختر تکودار داد.^(۱۳) با وجود همه این تکیاوها، جوینی نتوانست برای همیشه از شر امرای مغول که توسط بعضی رقیبای دیوانی او نیز بشدت تحریک می‌شدند، در امان بماند.

یکی از این تحریکات که در زمان اباقاخان به وجود آمد، تلاش‌های سماجت‌آمیز و کینه‌توزانه مجدالملک بزودی، از زیردستان جوینی، برای ساقط کردن وزیر بود. رشیدالدین روایت خود را در این باره طوری شروع کرده که نشان می‌دهد دستهای متعددی بر ضد جوینی مشغول به کار شده بود و ماجرای مجدالملک تنها یکی از نمودهای این تلاش‌های گسترده بوده است.

مجدالملک ابتدا کوشید با متهم کردن جوینی به جوداری از مملوکان - یعنی بزرگترین اتهام در دوره ایلخانی - و نیز ثروت‌اندوزی، زمینه را برای سقوط او فراهم کند. اما وقتی که در این زمینه ناکام شد به امرای مغول توسل جست. او با بعضی امرای که در باطن دل خویشی از جوینی و سیاست‌های او نداشتند، ارتباط برقرار کرد و آنها ترتیب ملاقات وی را با اباقا که ظاهراً مدت‌ها به سعی جوینی امکان آن را نیافته بود، دادند. اگرچه در پایان این کشمکش اتهامی متوجه خاندان جوینی نشد اما مجدالملک به عنوان «شرف ممالک» تعیین شد و حتی پایزه سرشیر که مهم‌ترین نشان حکومتی بود، دریافت

داده شد و به دست یکی از امرای مغول به قتل رسید. به دنبال او فرزندان نیز قتل‌عام شدند و بساط خاندان جوینی برچیده شد.^(۱۷)

صدرالدین احمد خالدي زنجانى

صدرالدین احمد خالدي زنجانى که به علت رواج پول کاغذی (چاو) در زمان وزارت او به «صدرالدین کاغذی» یا «چاوی» نیز مشهور است، در دو مقطع زمانی به وزارت دو ایلیان رسید. یکی در زمان فرمانروایی گیخان و دیگری در عهد غازان خان اخبار موجود در خصوص مناسبات او با امرای مغول اعم از روابط دوستانه یا خصمانه از نظر حجم بیش از هر وزیر دیگری است. بیش از یک دهه فعالیت دیوانی وی و اهمیت تحولات عصری که در آن به سر می‌برد و همچنین معاصر بودنش با دو مورخ بزرگ یعنی رشیدالدین و وصاف و بالاخره دخالت داشتن او در بسیاری از حوادثی که به امرای مربوط می‌شد، از جمله علل این مسأله یعنی وفور نسبی آگاهی‌های تاریخی درباره مناسبات او با امرای مغول است. صدرالدین زنجانى کار دیوانی را در خدمت امرای مغول آغاز کرد. او در جوانی و در زمان فرمانروایی سلطان احمد تکودار به خدمت طغاجار نویان از امرای صاحب‌نام و قدرتمند مغول درآمد و نایب او شد. بتدریج نفوذ صدرالدین بر طغاجار بدانجا رسید که امیر مغول «کلی و جزئی امور خود بدو سپرد و بی‌مساورت با او آب به لب نبرد»^(۱۸) درباره علت وجود چنین مناسبات نزدیکی میان بعضی امرا و دیوانیان باید به این نکته توجه داشت که اگر عناصر دیوانی حاضر به همکاری در جهت تأمین منافع امرا می‌شدند، چنین وضعیتی از نظر امرای مغول کاملاً ایده‌آل بود و آنها به بهترین وجه به خواسته‌های خود می‌رسیدند. اما هر گاه همین دیوانیان کمترین بی‌اعتنایی را به امرا و خواسته‌های آنها نشان می‌دادند، سرعت از چشم آنها می‌افتادند و مورد قهر ایشان قرار می‌گرفتند.

با به سلطنت رسیدن ارغون‌خان که با افزایش قدرت طغاجار و انتصاب او به امری ائوس و امارت اینجوها همراه بود، صدرالدین زنجانى نیز مجال بیشتری برای اظهار وجود در عرصه سیاسی و دیوانی یافت و «کار و بارش رونق و نظام و رقم عظمت پذیرفت»^(۲۰) او چندی بعد از سوی بوقا در خصوص اموال فارس (اینجوها) که وی از جانب طغاجار اداره آنها را در دست داشت) مورد بازخواست قرار گرفت و به همین دلیل به حنف دشمنان بوقا پیوست. صدرالدین نقش مهمی در بدین ساختن طغاجار و ارغون نسبت به

به حکومت رساندن تکودار و تلاش او برای سرکوب حرکت شکل گرفته از جانب ارغون بر ضد سلطان - آن چنان که به قول وصاف «شب و روز به ساختن مهمات چریک از دور و نزدیک و ترک و تاجیک مشغول بود»^(۱۷) زمینه لازم را برای ادبار کاروی فراهم آورده بود. با این همه به دلیل کارایی زیاد جوینی در اداره امور کشور و نیز سيطرة گسترده خاندانش بر ارکان حکومت، ارغون‌خان حاضر نشد براحتی از وجود او صرف‌نظر کند. جایگاه جوینی آن اندازه استحکام داشت که حتی امیر بوقا یعنی متفدترین شخصیت در اوایل حکومت ارغون‌خان در ابتدا بر آن شد تا وی را زیر نظر خود همچنان در مقام وزارت ابقا کند.

هنگامی که ارغون با تغییر موضع ناگهانی امرا به نفع خویش به پیروزی غیرقابل انتظار دست یافت، جوینی که جانبداری او از سلطان احمد تکودار بر هیچ کس پوشیده نبود، در موضع ضعف قرار گرفت. او ابتدا به فکر افتاد تا به هندوستان برود، اما چون این کار را با فنای خاندان و بستگانش مساوی و احتمالاً موجب بدنامی نیز می‌دانست، تصمیم گرفت خود را تسلیم ارغون‌خان کند. در این میان امیر بوقا که سوابق آشنایی با جوینی داشت، نقش واسطه را بر عهده گرفت و او را نزد خان جدید برد. جوینی اعلام کرد که می‌خواهد از کار کشورداری کناره بگیرد و در نهایت فقط حاضر به قبول نیابت بوقا خواهد بود. ارغون‌خان او را عفو کرد و مقرر شد به عنوان دستیار بوقا مشغول به کار شود. این وضع، ضعف و فروستنی عنصر دیوانی در برابر عنصر نظامی را بخوبی نشان می‌دهد. هنوز چند روزی از این تصمیم نگذشته بود که عده‌ای از دشمنان جوینی از جمله امیر علی تمناچی، فخرالدین مستوفی و حسام‌الدین حاجب که اتفاقاً همگی بر کشیده جوینی بودند، امیر بوقا را نسبت به ادامه وجود جوینی سخن نگران کردند و به او گفتند که تا جوینی زنده است کار تو رونقی نخواهد داشت.

بوقا که در این زمان خویش را مالک کشور می‌دانست و در عمل نیز بر همه امیر کشوری و لشکری اشراف داشت، از این هشدارها نگران و با دشمنان جوینی همراه شد. او اتهام بزرگی متوجه جوینی کرد و اعلام داشت که وی اباقا را مسموم کرده است. ارغون‌خان تحت فشار شدید بوقا و همدستانش به محاکمه جوینی راضی شد. محکمه‌ای با حضور امرای مغول تشکیل شد و آنها به اتفاق وی را محکوم به پرداخت مالی هنگفت و یا مرگ کردند. جوینی تلاش‌هایی برای فراهم نمودن مال مقرر کرد، اما چون فراتر و یا ثروت خود و خاندانش بود، سرانجام درمانده شد. در چنین شرایطی دستور قتل او

سلطا شد. آن چنان که بدون مراجعه به شخص خان و یا مشورت با امرا کارها را به رأی خود انجام می‌داد و بسیاری از امرا و باسحاقان (یا شحتگان) را که غالباً از امرا بودند در نواحی مختلف از کار برکنار کرد تا به جای آنها افراد مورد نظر خود را منصوب کند. (۳۷)

این اقدام زمانی صورت گرفت که جمعی از امرا و درباریان از عملکرد صدرالدین به گیخاتو شکوه کردند و گیخاتو ضمن رد سخنان ایشان، آنها را به مجازات تهدید نمود. (۳۸)

سلطا صدرالدین بر امور تا آن حد بود که یکی از امرا به نام تیمور بوقا، زمانی که خواست بر ضد محمدشاه فرمانروای قراخانی کرمان توطئه کند و امارت لشکر مغول و اداره امور دیوانی کرمان را به دست آورد، به وی متوسل شد و به او رشوه داد. (۳۹)

صدرالدین با وجود قدرت فائقه‌ای که بدان دست یافته بود، در هنگام ضرورت از وجود امرا نیز برای پیشبرد سیاست‌های خویش بهره می‌گرفت و دست‌کم با طیفی از امرا همچون طغاجار مناسبات دوستانه داشت. از جمله مواردی که او به حمایت امرا متکی شد ماجرای رسمی کردن چاو یا پول کاغذی بود. او برای به جریان انداختن چاو یا بعضی از امرا مشورت‌هایی کرده بود و از سویی دیگر به مخالفت شیکتور نویان با این کار استنای نکرد. صدرالدین وی را متهم کرد که به خاطر زردوستی در ابطال چاو می‌کوشد. پس از تأیید استفاده از چاو، آقیوقا و طغاجار همراه صدرالدین برای ترویج آن در تبریز، وارد عمل شدند. (۴۰)

صدرالدین در سایه اختیارات گسترده‌ای که به‌دست آورده بود و نیز حمایت امرای صاحب نفوذ تا سال ۶۹۴ هـ که فرمانروایی گیخاتو به پایان رسید، همچنان در صدد وزارت بود.

پس از به سلطنت رسیدن یایدو، وزارت به جمال‌الدین دست‌جرداری داده شد و صدرالدین عملاً از صحنه کنار رفت. بدین ترتیب صدرالدین که به‌قول رشیدالدین «از پادشاهی یایدو تشمی نداشت» (۴۱) به همراه طغاجار نویان تصمیم به پیوستن به رقیب یایدو یعنی غازان گرفتند. صدرالدین حاضر شد به این شرط که غازان وزارت را به او بدهد. طغاجار را که همراهی‌اش برای غازان اهمیت زیادی داشت، با وی همراه کند:

به پاسخ به شه گفت صدر جهان
که بنده برین کار گردد ضمان
به شرطی که غازان پیروز بخت
نهد تاج بر سر نشیند به تخت
کند بنده خویش را سربلند
به راه وزارت شه ارجمند

بنا بر آنچه گفته شد، غازان خان وزارت را به صدرالدین زنجانی داد، اما او بزودی با امیر نوروز که عملاً به نام غازان حکم می‌راند، درگیر و برکنار شد. وصاف علت مخالفت

بوقا ایفا کرد و درباره او به آنها هشدار داد. (۴۱)

در زمان پادشاهی گیخاتو با ترقی مقام و رتبه طغاجار، زمینه برای حضور گسترده‌تر صدرالدین زنجانی در صحنه سیاسی فراهم شد. رشیدالدین که البته به دلایلی که بدان اشاره خواهیم کرد دل خوشی از صدرالدین زنجانی نداشت، نوشته است که صدرالدین با پرداخت اموال به اطرافیان پادشاه - که قاعدتاً امرا نیز باید جزو آنها بوده باشند - «طلب وزارت کرد». (۴۲)

او اضافه می‌کند که در همین زمان جمعی از امرا نیز شخصی به نام شمس‌الدین احمد لاکوشتی را نامزد وزارت کردند. (۴۳)

رشیدالدین درباره سابقه لاکوشتی و حامیان او توضیحی نمی‌دهد، اما افسرایی در این زمینه اطلاعاتی در اختیار ما گذاشته است. به نوشته او، لاکوشتی «وزیر روم» یعنی آناتولی که گیخاتو دوران شاهزادگی‌اش را در آنجا سپری کرد، بوده است. او اضافه می‌کند که لاکوشتی در روم با همدستی امرایی چون آقاچیری و ایرنچین به چپاول مردم مشغول بود. (۴۴)

بنابراین چنین پیداست که حامیان اصلی لاکوشتی همان امرای مستقر در روم بوده‌اند و گرچه وی در دربار ایلیخانی چندان شناخته شده نبود، رشیدالدین در ادامه روایت خود درباره چگونگی به وزارت رسیدن صدرالدین زنجانی، باز هم بر رشوه دادن او به امرا تأکید کرده است. به نوشته او، صدرالدین «چنانچه امیر آقیوقا مأمور کردانید و او را مری خود ساخت و همگان را به تومانات تقبل می‌کرد». (۴۵)

سرانجام در سال ۶۹۱ هـ ق ۶۰ موافقت امرا و شاهزادگان، گیخاتو فرمان وزارت صدرالدین زنجانی را صادر کرد و حتی در اقدامی بی‌سابقه

«ال تمغا (مهر طلایی)، توق، کهور کاویک تومان لشکر که اکثراً از نشان‌های مربوط به امرا بود، به او داده شد. صدرالدین برای محکم‌تر کردن وزارت خود از گیخاتو خواست تا برای انتصاب او، قوریلتایی با حضور همه خاتون‌ها، شاهزادگان و امرا تشکیل شود. در همین زمان لقب «صدر جهان» نیز برای او در نظر گرفته شد و به قول وصاف برای وی جمع بین المنعمین [وزارت و امارت] دست داد. (۴۶)

شاید هدف او از این کار در درجه اول آن بود که وزارت خود را در برابر قدرت بی‌قید و حصر امرا بیمه نماید. وصاف که خود با صدرالدین گفت و گویی نیز داشته و در مجموع از وی به بزرگی یاد کرده، از تفویض اختیارات بیشتری از جانب گیخاتو به او خبر می‌دهد. از جمله آن که حکم شد هیچ یک از بستگان ایلیخان (آقاوایی) از آن پس حق دخالت در امور ملک و مال را ندارند و باید مطلع نظر وزیر باشند. او اضافه می‌کند که صدرالدین با استفاده از این اختیارات گسترده و با توجه به کم‌توجهی گیخاتو به امر کنسورداری بزودی بر همه امور

وی داد. صدرالدین و برادرش قطب‌الدین با پیش کشیدن موضوع مکاتبات نوروز با دولت مصر، بزرگترین گناه عصر را متوجه او ساخت و به گونه‌ای ماهرانه، نامه‌هایی جعلی نیز در این باره نشان دادند. (۳۸) به نوشته معین‌الدین نظنری امیر قتلغ شاه و امیر چوپان از مکر

صدرالدین آگاه شدند اما جرأت اعلام آن را نداشتند. (۳۹)

برنامه صدرالدین برای براندازی امیرنوروز سرانجام به نتیجه رسید و به کشته شدن وی انجامید. (۴۰) اما این رونق مجدد نیز یکسالی دوام نداشت و او سرانجام وزارت رسید. (۴۱) (۶۹۶ هـ.) اما این رونق روتق صدرالدین رونق یافت و بنا به روایتی، بار دیگر به طی یک منازعه با امرا و خواجه رشیدالدین فضل‌الله به مرگ محکوم شد. وصاف باجمال اشاره می‌کند که علت محکومیت صدرالدین تصرف او در اموال و بدگویایی او از امرای بزرگ نورین و قتلغ‌شاه نویین بوده است. (۴۱)

رشیدالدین که اکنون خود نیز وارد ماجرا شده بود، توضیح بیشتری در این باره ارائه می‌کند. به نوشته او میان قتلغ‌شاه نویان و صدرالدین درباره اموال گرجستان که اداره آن تحت نظر قتلغ‌شاه بود، مشاجره‌ای پیش آمد. صدرالدین پیشدستی کرد و به غازان گفت عمال قتلغ‌شاه گرجستان را به ویرانی کشاندند. غازان قتلغ‌شاه را مورد عتاب قرار داد. قتلغ‌شاه به سراغ صدرالدین رفت تا درباره این رفتار از او توضیح بخواهد. وی (صدرالدین) موضوع مراوده با غازان را متوجه رشیدالدین کرد. سرانجام با مراجعه رشیدالدین به غازان اصل ماجرا روشن شد و صدرالدین به همراه برادرش، قطب‌الدین به مرگ محکوم شدند. صدرالدین در حالی که یک دستش را امیر سوتای و دست دیگری را پهلوان ملک غوری گرفته بودند، توسط قتلغ‌شاه نویان از میان به دو نیم شد. (۴۲)

رشیدالدین اضافه می‌کند که وقتی صدرالدین را به یارغو کشیدند، او بی‌تجاشی جواب‌های مسکت می‌گفت و با یارغوچیان محابا نمی‌کرد و اگر او را مجال سخن دادندی خود را از آن ورطه هائل خلاص دادی اما پادشاه فرمود که قتلغ شاه کار صدرالدین را تمام کند. (۴۳) با این همه ظاهراً اتهامات صدرالدین به آنچه که گذشت، محدود نبوده است. خواجه نورالدین اژدری و معین‌الدین نظنری گناه اصلی صدرالدین را دست داشتن او در قتل امیرنوروز دانسته‌اند. بر اساس سروده‌های اژدری وقتی که قرار به محاکمه صدرالدین شد:

امیر نوروز با صدرالدین را این‌گونه نوشته که نوروز وی را متهم کرد که در بجوچه درگیری میان بایلو و غازان، خودسرانه مکتوبات و دستوراتی صادر کرده است و به همین بهانه وزارت را از او گرفت و به جمال‌الدین دستجردانی سپرد. (۴۴) رشیدالدین روایت دیگری از این ماجرا آورده است. به نوشته او پس از پیروزی غازان بر بایلو و رفتن ایلخان جدید به تبریز، صدرالدین زنجانی برای نشان دادن جا و مقام خود، رفتاری متکبرانه و گستاخانه از خود بروز می‌داد.

امیر مولای که از امرای مقرب غازان بود وی را از چنین رفتاری بر حذر داشت و چون صدرالدین التفاتی به او نکرد، چند تازیانه به سر او زد. رشیدالدین ادامه می‌دهد که «بدان سبب و چند اسباب دیگر کار صدرالدین بشکست» (۴۵) اما او منظور خود از اسباب دیگر را بیان نمی‌کند و به نظر می‌رسد در این مورد ملاحظاتی داشته است. وصاف از قول خود صدرالدین نقل کرده که چند ماه بعد از ماجرای فوق و هنگامی که عده‌ای از شاهزادگان و امرا (سوکا، ارسلان اغول، بارولا و غیره) بر ضد امیر نوروز و غازان خان توطئه‌ای ترتیب دادند و به شکست و قتل آنها انجامید، وی (صدرالدین) را نیز به اتهام همدستی با توطئه‌گران دستگیر و به مرگ محکوم کردند. اما در حالی که صدرالدین در انتظار مرگ بود، امیر هورقداق از راه رسید و وساطت او را نزد غازان خان کرد. (۴۵) که ظاهراً تحت تأثیر روایت صدرالدین از ماجرا بوده، اتهام مطرح شده درباره او را «باطل» دانسته است. (۴۶)

خواندمیر به این موضوع اشاره دارد که صدرالدین پس از نجات از مرگ بار دیگر به وزارت رسید. (۴۷) اما منابع دیگر این خبر را تأیید نمی‌کنند. از آنچه گفته شد می‌توان به دلایل اصلی مخالفت امیر نوروز با صدرالدین زنجانی پی برد. نوروز از یکسو از سابقه وزارت مقتدرانه و همراه با بی‌اعتنایی وی به امرا آگاهی داشت و از سوی دیگر به صدرالدین به چشم عامل امرای چون طنچار و هورقداق می‌نگریست و این دلیل کافی بود تا به هر قیمت برای حذف او از صحنه سیاسی - اداری اقدام کند.

صدرالدین که پدرستی ناگامی خود را از جانب امیر نوروز می‌دانست، از در خصومت با وی درآمد. این وضع که همزمان با احساس نگرانی غازان خان از قدرت بلامنارخ امیر نوروز بود، زمینه را برای از میان بردن این امیر مقتدر فراهم کرد. در واقع غازان که از سیطره نوروز و بستگانش بر امور کشور ناراضی بود، منتظر بهانه‌ای بود تا وی را از مسجد کنار شازده و صدرالدین این بهانه را به بهترین وجه با دسیسه چینی‌های خود به

به دیوان غازان بزرگان گاه
نشستند با سروران سپاه
ازو باز جستند یک سر حساب
فرمانده شد همچو خر در خلاب
دبیران دانش‌سور و رأ‌زن
به باقی کشیدند سبب تومن
سران سراق‌راز با آب و روی
گرفتند از آن گفته برگشت و گوی
ز نوروز جستند باز نشست
به دیوان بروبر گنه شد درست^(۳۲)

معین الدین نظری که چنان‌که از قول او گفتیم از آگاهی قتل‌خ‌شاه و امیرچوپان از تزویر صدرالدین بر ضد امیر نوروز در همان زمان شکل‌گیری توطئه خبر داده است. اضافه می‌کند که رشیدالدین به طور پنهانی قضیه را پیگیری کرد و کاتب و رساننده نامه‌های جعلی صدرالدین را شناسایی کرد و بدین ترتیب زمینه قتل او (صدرالدین) فراهم گردید.^(۳۵)

خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی

در سایه شرایط تازه‌ای که از زمان پادشاهی غازان‌خان برقرار شده بود و مسلمان شدن مغولان و تلاش برای تحت نظارت درآوردن قدرت امرا از جمله وجوه آن بود، زمینه برای به صحنه آمدن مقتدرترین و بانفوذترین وزیر عصر ایلخانی فراهم شد. خواجه رشیدالدین فضل‌الله که عمر خدمات او و اسلاف و اخلافش به مغولان دقیقاً به اندازه طول حیات سیاسی دولت ایلخانی (از ورود هلاکو به ایران تا مرگ ابوسعید) بوده است، پس از چند دهه اشتغال به امور پزشکی و دیوانی، سرانجام به مقام وزارت منصوب شد. ناصرالدین منشی کرمانی از مطرح شدن او به عنوان یک عنصر دیوانی برجسته در عهد فرمانروایی ارغون‌خان خبر داده است. آن چنان‌که: امرا او را طرف مشورت خود قرار می‌دادند.^(۳۶)

ناصرالدین منشی کرمانی و نیز خواندمیر نوشته‌اند که گیخاتو بر آن بود تا خواجه را رسماً به عنوان وزیر خود تعیین کند. اما او «بنا بر مصلحت» نپذیرفت.^(۳۷) بر این اساس می‌توان گفت که وی بدرستی از آشنایی اوضاع و خطراتی که از جانب امرای خودسر و خان‌نشان و ایلخانانی که بسرت یکی پس از دیگری توسط آنها عزل و نصب می‌شدند، آگاه بوده است. وی بعدها نیز با دریافت تمام توانست خود را از عواقب تحولات سیاسی در خاندان ایلخانی و نیز امرای بزرگ در امان نگاه دارد و تنها منازعه وی با همکاران ایرانی‌اش که به امرا نیز توسل جسته بودند، زمینه سقوط و قتلش را فراهم نمود.

خواجه رشیدالدین مقتدرترین وزیر در رابطه با امرای مغول بود. او توانست با برخورداری حساب‌شده از یکسو سیاست‌های خود را بر آنها تحمیل کند و از سوی دیگر مانع از برانگیختن آنها بر ضد خود شد. در مورد اول به عنوان مثال او در نامه‌ای به پسر (امیرسلطان) که در گرجستان به سر می‌برد، یادآوری کرد که چون امرای مغول با صد و بیست هزار سپاهی به آنجا می‌آیند، باید مانع از تعدی آنان به اهالی تقیلس شود و چنانچه امرا در این مورد همکاری نکنند، باید موضوع را به اطلاع وی برساند تا شخصاً برای دفع آنها اقدام کند.^(۳۸)

مالی او شکایت می‌کند و به او هشدار می‌دهد که اگر یک سر مو از خواست وی سرپیچی کند، دستور خواهد داد تا او را به بند کشند.^(۳۹) در نامه‌ای به امیر ستای (که در آناتولی بود) به او دستور می‌دهد که اموالی را به شخص مورد نظر وی بپردازد.^(۴۰) نیز در مکتوبی به انتصاب شخصی به نام مجدالدین از جانب خود به عنوان مشرف ممالک در مناطق غربی قلمرو ایلخانی یاد کرده و تأکید می‌کند که هدف او آن است تا امیرستای و حاجی طنی (طغای) که امرای تومان هستند در آن ولایات «دست تطلب و تسلط دراز نکنند». خواجه همچنین توانست تهدیدهایی را که امرا در آنها دست داشتند، دفع کند. از جمله در سال ۷۰۵ توانست توطئه‌ای را که امیر سونج از امرای بزرگ در آن دخالت داشت، خنثی کند.^(۴۱)

اما چنان‌که اشاره شد خواجه در عین حال مواظب حریم امرا نیز بود و به همین جهت در مواردی به آنها تقرب می‌جست و از مقام و نیرویشان به نفع خود و سیاست‌هایش بهره می‌گرفت. به عنوان مثال زمانی که پس از شکست سپاه ایلخانی در

جبهه شام و مصر غازان‌خان به او مأموریت داده شد تا به همراه پولاد چینگس‌نگ به بازجویی از امرا بپردازد، وی دریافت که ممکن است قرار گرفتن وی در مقام یارخوچی خشم امرا را برانگیزد. به همین جهت قبل از شروع بحث، از آنها عذرخواهی کرد و گفت:

که ای نامور پر خرد مهتران منم پیشان کمتر از چاکران

نیم در خور این چنین جایگاه ولیکن چو فرمان چنین کرد شاه^(۴۲)

نشیاید دگر کرد فرمان او سزد گر زبمید از این گفت و گو
نتیجه این محاکمه نیز که تیره همه امرای بزرگ بودند، نشان می‌دهد که خواجه جانب آنها را به بهترین وجه نگاه داشت است. خواجه رشیدالدین برای تحکیم دوستی با امیرچوپان، نوه او (دختر دمشق خواجه) را به ازدواج پسر خود شهاب‌الدین درآورد.^(۴۳) در جریان جلوس ابوسعید نیز در رقابتی که میان امیرچوپان و امیر سونج وجود داشت،

نواب و گماشتگان آنها دادند. در مورد امیرچوپان به قول عقلی «زهای فراوان بریختند تا امیر را با او (رشیدالدین) بد کردند و او مزاج پادشاه ابوسعید را با خواجه متغیر گردانید»^(۶۱) از دیگر کسانی که مورد مزاحه دشمنان خواجه قرار گرفت ابوبکر آقا از امرای مقرب امیرچوپان و به قولی «کلاتر نوکران» او بود.^(۶۲) وی که پول زیادی دریافت داشته بود، پیوسته نزد امیرچوپان از خواجه رشیدالدین بدگویی کرد تا سرانجام موافقت وی را برای عزل خواجه کسب نمود.^(۶۳) این گزارش‌ها نیز مؤید آن است که خواجه با امرایی چون چوپان مناسبات بسیار محکمی داشته که مخالفانش را به این همه تگاپو و رشوه‌داری وادار کرده است. در هر حال سرانجام تاج‌الدین عیشاه و هوادارانش امیرچوپان و سلطان را برای کنار گذاشتن خواجه رشیدالدین از مسند وزارت راضی کردند و این کار در سال ۷۱۷ هـ. به انجام رسید. چنان که پیشتر گفته شد امیر سونج تنها کسی بود که با این کار موافق نبود، اما او در بستر بیماری بود و بزودی درگذشت. هنوز چند ماهی از عزل خواجه نگذشته بود که امیرچوپان در صدد برآمد بار دیگر او را به صحنه سیاسی و دیوانی بازگرداند. او به خواجه گفت «وجود تو بر درگاه پادشاه مانند نمک در طعام مطلوبست و مهم سپاهی و رعیت بی‌دخل رأی صواب نیست بنایت محبوب».^(۶۴) چنین پیداست که کنار رفتن خواجه تأثیر محسوسی بر اوضاع داشته و مشکلاتی را به‌دنبال آورده بود. رشیدالدین به بهانه پیری و ناتوانی درخواست امیرچوپان را نپذیرفت.^(۶۵) عیشاه با شنیدن این خبر سخت برآشفته و دور تازه‌ای از تلاش‌های خود را این بار برای از بین بردن خواجه آغاز کرد. به این منظور از یک سو سیاست رشوه دادن به امرا و اطرافیان سلطان از سر گرفته شد و از سوی دیگر اتهام جدیدی بر ضدخواجه و خاندانش مطرح شد. خواجه متهم شد که با همدستی پسرش، ابراهیم، سلطان محمد الجایتو را مسموم کرده است. دو تن از مغولان به نام‌های توققاق و دلقدی که میرخواند آنها را جزو امرا دانسته بر این ادعا صحنه گذاشتند و با تأیید آنها دستور قتل خواجه و پسرش داده شد.^(۶۶) حمدالله مستوفی نقش رشوه در تغییر نظر امیر چوپان نسبت به خواجه را چنین به نظم کشیده است:

به رشوت دل نایبان امیر
ابوبکر آقا مهتر نایبان
ازو بد به پیش جهاندار میر
عیشاه رشوت فرزودی بر آن
ازین شد دل میر با او گران^(۶۷)

سرو کرد راه بر خیره خیر
بست از پی کین خواجه میان
همی گفت تا شد برش جای گیر

به‌خصوص به‌دلیل سابقه کدورتی که با امیر سونج داشت (و بدان اشاره شد) جانب اولی را گرفت و به تثبیت مقام امیر الامرای او کمک کرد.^(۵۵) امیر چوپان تا آخرین ماههای زندگی خواجه همچنان با وی دوست بود و نسبت به ارزش وجودی چنین شخصیتی آگاهی داشت و حتی می‌خواست او را پس از عزل بار دیگر به وزارت بازگرداند، اما توطئه‌های وسیع تاج‌الدین عیشاه و همدستان دیوانی او مانع از این کار شد.^(۵۶) نشانه‌هایی در دست است که خواجه در اواخر کارش با امیر سونج نیز مناسبات حسنه داشته است. آنچنان که این امیر نسبت به برکاری وی از وزارت معترض شد و اگر مرگ او (سونج) نبود چه بسا برای بازگرداندن او و یا جلوگیری از قتلش اقدامی می‌کرد.^(۵۷) چنین برمی‌آید که تغییر موضع و نظر امیرسونج نسبت به خواجه ناظر بر رقابت این امیر با امیرچوپان نیز بوده است.

خواجه رشیدالدین در پناه شرایط زمانه و موقعیتی که به دست آورده بود، گاه در امور نظامی نیز حضور فعال داشت. منابع مصری از نقش مؤثر او در لشکرکشی غازان‌خان به شام که به تصرف دمشق انجامید، خبر می‌دهند.^(۵۸) در لشکرکشی سال ۷۱۲ هـ. به شام نیز وی مشارکت جدی داشت و حتی دربارهٔ چگونگی برخورد با ساکنان قلعهٔ رحبه نظر او بر خواست امرای مغول فائق آمد.^(۵۹)

رشیدالدین تا سال ۷۱۱ هـ. در وزارت با سلوچی شریک بود و از آن پس تا سال ۷۱۷ هـ. یعنی دومین سال سلطنت ابوسعید این مقام مشترک را با تاج‌الدین عیشاه کیلانی ادامه داد. در اواخر ایام پادشاهی الجایتو، خواجه رشیدالدین به دلیل تکروری‌های تاج‌الدین که در بعضی امور بدون اطلاع و مشورت با او تصمیم‌گیری می‌کرد، شکایت او را به سلطان کرد. سلطان میان آنها واسطه شد و مصالحه‌ای موقت بین آن دو برقرار گشت. این وضع با مرگ الجایتو دوامی نیابد و بار دیگر رقابت و کشمکش از سر گرفته شد.^(۶۰) بیشترین فعالیت خصمانه از جانب تاج‌الدین عیشاه سازمان داده می‌شد. پس از آنکه چند بار تلاش‌های عیشاه برای از میدان به در کردن خواجه ناکام ماند، با ورود تعدادی از دیوبانیان سودجو به صحنهٔ منازعه و تلاش آنها برای بهره‌برداری از این وضع، زمینه برای شدت‌یافتن برخوردها فراهم گردید.

آنچه از منظر این نوشته اهمیت دارد این است که توطئه کران برای رسیدن به هدف به امرا بدویزه امیرچوپان که اکنون در اوج قدرت بود و در عمل شخص اول مملکت به حساب می‌آمد، متوسل شدند. عیشاه و همدستانش رشوه‌های هنگفتی به امرا و حتی

منابع و مأخذ

- ۱- المارودی، ابی‌الحسن علی بن محمد بن حبیب البصری البغدادی: الاحکام السلطانیة والولايات الدینیة، بیروت: دارالکتاب العلمیة، ۱۴۰۵ ق/ ۱۹۸۵، صص ۲۹-۲۸ و ۳۹.
- ۲- خواجه نصیرالدین طوسی: اخلاق ناصری، تصحیح و توضیح منجی منیری و علیرضا حیدری، تهران: خوارزمی، ۱۳۵۶، صص ۳۰۵؛ خواجه اهل قلم را به معنای عام به کار برده و علاوه بر دیوانیان شامل گروه‌هایی چون دانشمندان نیز می‌داند. از نظر او دو گروه دیگر که وجود ایشان در جامعه ضروری است یکی اهل معامله (تجار و کسبه) و دیگری اهل مزارعه (کشاورزان) هستند. (همان جا)
- ۳- خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی؛ سوانح الافکار رشیدی، به اهتمام محمد تقی دانش‌پژوه، تهران: کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، ۱۳۵۸، صص ۸۵.
- ۴- ابن فطنتی، محمد بن طباطبای: تاریخ لغری، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۲۷، صص ۲۶.
- ۵- ابن خلدون، عبدالرحمن: مقدمه ابن خلدون، جلد اول، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ هشتم، ۱۳۷۵، صص ۴۹۱-۴۹۰.
- ۶- لسیون، ان. کی. اس. تادوم و تحول در تاریخ میانه ایران، ترجمه یعقوب آژند، تهران: نشر نی، چاپ اول، ۱۳۲۲، صص ۲۰-۵۹.
- ۷- بیانی، بشیرالدین و دولت در ایران عهد مغول، جلد دوم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول، ۱۳۷۱، صص ۲۷۲.
- ۸- مأخذ پیشین، صص ۳۲۳.
- ۹- العسری، شهاب‌الدین احمد بن یحیی: مسالک الابصار فی مسالک الامصار، الشرح الثالث، بشاره فواد سرگین، آلمان: معهد تاریخ العلوم العربیة و الاسلامیة فی إطار جامعه فرانکفورت، ۱۴۰۸ ق/ ۱۹۸۸ م، صص ۱۰۴-۱۰۳.
- ۱۰- ابن الفوطی البغدادی، کمال‌الدین ابی‌الفضل عبدالرزاق: الحوادث الجامعة و التجابیر الشافیه فی السانیه السابعة، تصحیح و التألیف علیہ مصطفی جواد بغدادی، مطبعه فرات، ۱۳۵۱ ق، صص ۳۴۹ و ۳۵۲.
- ۱۱- بیانی، همان، جلد دوم، صص ۳۹۴.
- ۱۲- ابی‌الفرطی، همان، صص ۴۱۷.
- ۱۳- سیفی هروی: سیف‌الدین محمد بن یعقوب: تاریخ نامه هرات، تصحیح محمد زبیر الصدیقی، به سعی و اهتمام خان یحیی خلیفه محمد اسماعیل: تهران: کتابپروشی خیام، ۱۳۵۲، صص ۳۵۵.

روایت مستوفی از چگونگی پایان کار خواجه رشیدالدین طوری است که نقش اصلی و تمام‌کننده را متوجه امیر چوپان می‌کند. بدین ترتیب خواجه رشیدالدین با نظر موافق- ولو از سراسرگاه - امرا کشته شد، اگرچه همه امرا در این ماجرا دست نداشتند. چنان‌که امیر ایسن قتلغ که از امرای معمر و بزرگ بود از شنیدن خبر قتل خواجه بشدت متالم شد. (۶۹)

نتیجه‌گیری

رقابت و کشاکش دیرینه میان مردان قلم و مردان شمشیر یا وزیران و امیران در دوران حکومت مغولان بر ایران علیرغم دگرگونی‌های قابل توجه در صحنه سیاسی و اجتماعی ایران همچنان ادامه یافت و حتی در مواردی عمیق و شدت بیشتری پیدا کرد. بیگانگی امرای مغول با شرایط و مقتضیات موجود در ایران (نویزه در چند دهه نخست حاکمیت مغول بر ایران) و برخورداری آنها از قدرت و نفوذ و حفظ میراث‌های سیاسی ایرانی به دیوانسالاران ایرانی برای مهار این قدرت و نفوذ و تحقق میراث‌های سیاسی ایرانی به همراه تأمین منافع خویش از سوی دیگر ابعاد وسیعی به این کشمکش می‌داد. مسایلی چون رقابت‌های دیوانسالاران با یکدیگر، درگیری‌ها دسته‌بندی‌های درون‌گروهی امرای مغول هم در این زمینه مؤثر بودند. در نتیجه بخش مهمی از فرصت‌ها و توان دوطرف در این مرحله صرف می‌شد و یکی از مهمترین عوامل در کشته شدن همه وزرای این عصر (ظاهراً بجز یک نفر) همین رقابت‌ها و درگیری‌ها بود.

- ۳۵- وصال، همان، صص ۳۲۹-۳۳۰.
- ۳۶- همان، همان جا.
- ۳۷- پیشین، ص ۳۱۲.
- ۳۸- رشیدالدین، همان، صص ۱۲۷۴-۵ و حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، به سعی و اهتمام ادوارد براون، تهران: دنیای کتاب، چاپ دوم، ۱۳۶۱، ص ۵۹۳.
- ۳۹- معین‌الدین نظری، منتخب‌التواریخ، تصحیح زان لوبن، تهران: کانفیروشی خیام، ۱۳۳۶، ص ۱۵۲.
- ۴۰- رشیدالدین، همان، صص ۱۲۷۵-۶ و بیانی، همان، جلد دوم، ص ۴۵۵.
- ۴۱- پیشین، صص ۳۴۵-۳۴۶.
- ۴۲- پیشین، صص ۱۲۸۲ و ۵-۱۲۸۴.
- ۴۳- خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی، تاریخ مبارک غازانی، به سعی و اهتمام کارل یان، هرتفورد: مطبعة سنتن اوستین، ۱۳۵۸، ق/۱، ص ۱۹۴، م، ص ۱۱۹.
- ۴۴- غارازنامه، برگ ۱۷۸.
- ۴۵- پیشین، ص ۱۵۲.
- ۴۶- تسامم الاسحار من لطائف الاخبار، ص ۱۱۲.
- ۴۷- همان، همان جا و خواندمیر، دستورالوزرا، ص ۳۱۶.
- ۴۸-۵۱- رشیدالدین سوانح الانکار رشیدی، صص ۲۴۱-۲۴۰، ۱۵۴-۱۵۳، ۱۵۲-۵۵ و ۲۵ و ۲۵.
- ۵۲- وصال، همان، ص ۵۸۰.
- ۵۳- حمدالله مستوفی، قزوینی، غزننامه، جلد دوم، زیر نظر دکتر نصرالله پورجوادی و دکتر نصرالله رسنگار، مرکز نشر دانشگاهی، با همکاری انتشارات آکادمی علوم تربیتی، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۷ ش/ ۱۹۹۹ م، ص ۱۴۰۹.
- ۵۴- رشیدالدین، همان، ص ۱۲۰.
- ۵۵- حافظ ابرو، شهاب‌الدین عبدالله بن عبدالرشید الحوافی، ذیل جامع‌التواریخ رشیدی، به مقدمه و حواشی و تعلیقات دکتر خانبابا بیانی، تهران: شرکت انتشارات علمی، ۱۳۷۷، ص ۷۸ و بویل، ج۱، آ (گردآورنده)، تاریخ ایران کبیر، جلد پنجم، از آمدان سلجوقیان تا قزوین، دولت ایلخانیان، ترجمه حسن نوشه، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۶۶.
- ۵۶- اقبال آشتیانی، عباس، تاریخ مغول، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ ششم، ۱۳۳۵.
- ۵۷- حافظ ابرو، همان، ص ۷۸ و بویل، همان، صص ۳۸۲-۳۸۱.

- ۱۴- وصال الخضره شیرازی، فضل‌الله بن عبدالله، تجرید الامصار و ترجمه‌الاعصار (تاریخ وصال) به اهتمام محمد مهدی اصفهانی، انتشارات کتابخانه ابن سینا و جعفری تبریزی (از روی چاپ بیشتی)، تهران، ۱۳۳۸، صص ۱۲۹-۱۱۸.
- ۱۵- خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی، جامع‌التواریخ، جلد دوم، تصحیح و تحفیه محمد روشن و مستطقی موسوی، نشر البرز، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۳، ص ۱۱۱۰.
- ۱۶- همان، صص ۱۱۱۴-۱۱۱۱ و نیز وصال، همان، ص ۹۳.
- ۱۷- وصال، همان، ص ۱۲۶.
- ۱۸- رشیدالدین، همان، صص ۱۱۶۰-۱۱۵۶.
- ۱۹- و ۲۰- ناصرالدین منشی کرمانی، تسامم الاسحار من لطائف الاخبار، تصحیح میرجلال‌الدین حسینی ارموی، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۴، ص ۱۰۹.
- ۲۱- رشیدالدین، همان، صص ۱۱۶۸-۱۱۶۷ و نیز خواندمیر، غیث‌الدین بن همام‌الدین الحسینی، حبیب‌السیر فی اخبار افراد بشر، جلد سوم، زیر نظر دکتر محمد دبیر سیاقی، تهران: کانفیروشی خیام، ۱۳۵۳، ص ۱۲۹.
- ۲۲ و ۲۳- همان، ص ۱۲۹.
- ۲۴- آق‌سرای، محمود بن محمد، سامره الاخبار و مسایره الاخبار، به اهتمام و تصحیح عثمان توران، انتشارات اساطیر، چاپ دوم، ۱۳۶۲، صص ۳۰۲-۳۰۳.
- ۲۵- پیشین، ص ۱۱۹۵.
- ۲۶- وصال، همان، ص ۲۶۵ و رشیدالدین، همان، ص ۱۱۹۶ و بیانی، همان، ص ۳۰۶.
- ۲۷- همان، ص ۲۶۸ و نیز خواندمیر، غیث‌الدین بن همام‌الدین الحسینی، دستورالوزرا، تصحیح و مقدمه سعید نفیسی، انتشارات اقبال، چاپ دوم، تهران، ۱۳۵۵، ص ۳۰۶.
- ۲۸- همان منبع، ص ۳۶۹.
- ۲۹- ناصرالدین منشی کرمانی، همان، ص ۸۳.
- ۳۰- رشیدالدین، همان، ص ۱۱۹۱.
- ۳۱- همان، ص ۱۲۵۷.
- ۳۲- خواجه نورالدین اردوبی، غزازی نامه، نسخه عکسی فشاره ۲۰۸۳-۲۰۸۱، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، برگ ۹۲.
- ۳۳- پیشین، ص ۳۲۷.
- ۳۴- پیشین، ص ۱۲۵۹.

58- Amiti - preiss, Reuven, *New material from the Mamluk Sources for the biography of Rashid aldin, in the: The court of I Khans*, New york, Oxford university press, 1996, P 33.

۵۹- وصاف، همان، ص ۴۸۰.

۶۰- خواندمیر، همان، ص ۳۱۸.

۶۱- عقیلی، سیف الدین حاجی بن نظام: آثارالوزراء، تصحیح و تعلیق میرجلال الدین حسینی ارموی، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۴، ص ۲۸۶.

۶۲ و ۶۳- حافظ ابرو، همان، ص ۷۸ و حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، ص ۶۰۲.

۶۴ و ۶۵- خواندمیر، همان، ص ۳۱۹.

۶۶- حافظ ابرو، همان، صص ۷۹-۷۸ و عبدالرزاق سمرقندی، کمال الدین، مطلع سعدین و مجمع بحرین. به اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۷۲، صص ۶۴-۶۳.

۶۷- تلخترنامه، جلد دوم، ص ۱۴۵۰.

۶۸- همان، همانجا برای آگاهی از نقش تعیین کننده امیرچوپان در این مورد همچنین نگاه شود به: رجب زاده، هاشم، خواجه رشیدالدین فضل الله، تهران: طرح نو، ۱۳۷۷، صص ۶۴-۶۰.

۶۹- عبدالرزاق سمرقندی، همان، ص ۶۴.